

**Analytical Review of the Performance of Fars' Amniyeh (gendarmerie)
Forces in the Fight against Smuggling of Goods during the First Pahlavi period
(from 1304-1320 AH/ 1925-1941 AD)**

Mahdi Khodami

PhD student in local history, University of Isfahan, Iran, mahdikhodami5410@gmail.com

Morteza Nourae *

Professor of History, University of Isfahan, Iran, m.nouraei@ltr.ui.ac.ir

Asghar Foroughi abari

Associate Professor of History, University of Isfahan, Iran, foroughi.history@gmail.com

Abstract

In this paper, the performance of Amniyeh (gendarmerie), as the law reinforcement organization responsible for maintaining order and security in villages and roads during the Pahlavi I period is reviewed. Amniyeh and Nazmiyeh (Police Force) were responsible for maintaining order and security in areas under their protection. During the Pahlavi I period, most areas in Fars Province were covered by the Amniyeh as a military force, and Nazmiyeh's presence was limited to major towns, and it was not present at all stages of Pahlavi I period. Unlike Nazmiyeh, Amniyeh would not perform its duties completely free of marginal issues. The questions that this research aims to answer are: 1) What is the most significant change in the organization of the Amniyeh Force? 2) What impact did these developments have on security and smuggling of goods in Fars? 3. Why did not the force succeed in eradicating smuggling in Fars? The method is descriptive-analytical based on the unpublished documents of the National Organization of Fars Foundation. The results of this study indicate a relative decline in the smuggling of goods in Fars as a result of reforms in the Amniyeh.

Keywords: Amniyeh, Fars, Smuggling, Pahlavi I period.

* Corresponding author

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و چهارم، دوره جدید، سال دهم
شماره اول (پیاپی ۳۷)، بهار ۱۳۹۷، صص ۵۹-۳۹
تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۸/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۹/۱۶

بررسی تحلیلی عملکرد نیروی امنیه فارس در مبارزه با قاچاق کالا در دوره پهلوی اول (۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ ش/۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ م)

مهدی خدای - مرتضی نورائی** - اصغر فروغی ابری***

چکیده

در این مقاله عملکرد امنیه، در نقش نیروی نگهبان نظم و امنیت در روستاها و راه‌ها و متصدی مبارزه با قاچاق، در روزگار پهلوی اول بررسی شده است. امنیه و نظمیۀ وظایف معینی، مانند برقراری نظم و امنیت در منطقه استحقاقی خود، عهده‌دار بودند. در دوران پهلوی اول بیشتر مناطق فارس با نیروی امنیه، در نقش نیروی نظامی، سروکار داشتند و نظمیۀ تنها در قصابات مهم فارس، آن هم نه در تمام دوره پهلوی اول، وجود داشت. امنیه‌ها، برعکس نظمیۀ‌چی‌ها، کارشان را چندان بدون حاشیۀ انجام نمی‌دادند. پرسش‌هایی که این پژوهش درصدد پاسخ به آن است عبارت‌اند از: مهم‌ترین تحولات صورت‌گرفته در سازمان نیروی امنیه کدام بود؟ این تحولات بر امنیت و قاچاق کالا در فارس چه تأثیری گذاشت؟ چرا نیروی امنیه به ریشه‌کنی قاچاق در فارس موفق نشد؟ روش پژوهش تحلیلی توصیفی با تکیه بر اسناد انتشارنیافته سازمان اسناد ملی واحد فارس است. نتایج این پژوهش از کاهش نسبی قاچاق کالا در فارس، در نتیجۀ اصلاحات صورت‌گرفته در سازمان امنیه، حاکی است.

واژه‌های کلیدی: امنیه، فارس، قاچاق، پهلوی اول

* دانشجوی دکتری تاریخ محلی، دانشگاه اصفهان، ایران، mahdikhodami5410@gmail.com

** استاد تاریخ، دانشگاه اصفهان، ایران (نویسنده مسؤول) m.nouraei@ltr.ui.ac.ir

*** دانشیار تاریخ، دانشگاه اصفهان، ایران، foroughi.history@gmail.com

مقدمه

وارد کشور می‌شود و سوی بازار مصرف منتقل می‌شود، نقش نیروی امنیه که متولی برقراری نظم و امنیت در این مناطق است، موضوع محوری مقاله را تشکیل می‌دهد. فرضیه‌هایی که این مقاله می‌کوشد آن را به اثبات برساند عبارت‌اند از: در دوران پهلوی اول سازمان نظمیه و امنیه دچار تحولاتی شد. این تحولات تا حدودی جلوی قاچاق را گرفت. امنیه به متوقف کردن قاچاق در فارس موفق نشد. برای پاسخ به این پرسش‌ها، با شیوه‌توصیفی و تحلیلی، منابع دسته اول این دوره همچون روزنامه‌ها، اسناد سازمان اسناد ملی، اسناد سازمان اسناد ملی واحد فارس و مجلس شورای اسلامی واکاوی شده است. امروزه به قاچاق در حکم جستاری پژوهشی بسیار توجه شده است؛ اما از دید تاریخی این مسئله چندان در کانون توجه پژوهشگران نبوده است. پژوهش صفورا برومند درباره عملکرد دولت در قاچاق گندم در مرز ایران و عراق بین سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۱، نوشته فیاض زاهد و هدی موسوی با عنوان نگاهی گذرا به گمرکات و قاچاق کالا در نیمه دوم قرن نوزدهم و تأثیر آن بر توسعه ملی در ایران و اثر فائزه توکلی با عنوان عوامل مؤثر بر پدیده قاچاق زنان در دهه اول مشروطه از اندک پژوهش‌هایی هستند که قاچاق را از دیدگاه تاریخی بررسی کرده‌اند. روی هم رفته، بررسی تاریخی پدیده قاچاق هنوز جای کار بسیاری دارد و این پژوهش در راستای توجه به این کمبودها به عمل آمده است.

نظمیه و امنیه

عنوان نظمیه (شهربانی) را نخستین بار میرزا حسین خان سپهسالار، صدراعظم دوره ناصری، به کار برد (میری، ۱۳۸۳: ۳۴۱). از میان افسران اتریشی که پادشاه اتریش به درخواست ناصرالدین شاه به ایران

در نقش زیان‌بار قاچاق بر اقتصاد هر کشور تردیدی نیست. خروج سرمایه‌های پولی، تضعیف تولید داخلی و آسیب‌زدن به اشتغال کشور از برجسته‌ترین زیان‌های قاچاق است. حکومت پهلوی اول با رویکرد و ایدئولوژی ملی‌گرا روی کار آمد. به منظور توسعه توان ملی و به دنبال آن افزایش قدرت و نیز مبارزه با نفوذ بیگانگان و قدم گذاشتن در مسیر توسعه اقتصادی، افزایش صادرات ضرورت داشت. وضعیت پیرامونی کشور ما در اقتصاد جهانی باعث می‌شد که از تحولات اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته به شدت تأثیر پذیرد. در روزگار پهلوی اول برخی صنایع در کشور ایجاد شدند. دولت انحصار تجارت خارجی را در دست گرفت و به شکل‌های مختلف کوشید تا صادرات کشور را افزایش دهد. در تهیه و تنظیم بودجه، نهایت صرفه‌جویی و پرهیز از هزینه‌های غیرضروری در دستور کار قرار گرفت. باین حال قاچاق پاشنه آشیل تمام این سیاست‌ها بود. مبارزه با قاچاق در دوران پیش از پهلوی نیز سابقه داشت؛ اما به علت قدرت و نفوذ اندک حکومت در نواحی گمرکی، سیاست‌های دولت چندان کارساز نبود. در دوران پهلوی اول، افزایش قدرت حکومت مرکزی و در نتیجه کنترل بیشتر بر مرزهای زمینی و آبی باعث شد که پیکار با قاچاق به‌طور جدی‌تری دنبال شود. گمرک، نظمیه و امنیه همگی وظیفه داشتند با قاچاق و قاچاقچیان مبارزه کنند.

قسمت عمده‌ای از کالای قاچاق از نواحی جنوبی فارس وارد کشور می‌شد؛ به‌خصوص که در آن زمان فارس به‌طور مستقیم به دریا متصل بود. این مقاله عملکرد نیروهای متولی مبارزه با قاچاق را بررسی کرده است. باتوجه به اینکه قاچاق از دریا یا راه‌ها و جاده‌ها

پهلوی اول، اقدامات نظمی مخالفانی جدی داشت که دولت آبادی آنان را کهنه پرستان و روحانی نمایان می نامد (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ۲۶۴). با وجود این، نظمی به حیات و حرکت روبه جلوی خود ادامه داد.

پیش از مشروطیت برای ایجاد امنیت در راه ها از قوای محلی استفاده می کردند. این نیروها که قره سوران نامیده می شدند، در اوایل مشروطه امنیه (ژاندارمری) نام گرفتند (سپهر، ۱۳۳۶: ۱۰۵). در سازمان های نظامی ایران امنیه به سربازانی گفته می شد که مأمور حفظ نظم و آرامش و امنیت در راه ها و جاده های خارج شهر و نیز در بخش ها و روستاها بودند. با وجود نظر نامساعد روس ها، در سال ۱۲۹۲ ش/۱۹۱۳ م در فارس ژاندارمری تشکیل شد (قائم مقامی، ۲۵۳۵: ۱۶۹). در طول جنگ جهانی اول، فوج سوم امنیه در شیراز مستقر بود و مسئولیت حفاظت از امنیت راه بوشهر شیراز ایزدخواست را برعهده داشت (قائم مقامی، ۲۵۳۵: ۱۸۳).

مختصری درباره تشکیلات ارتش

شاید سخن از سازمان ارتش در جایی که سخن از نهادهای انتظامی همچون نظمی و امنیه است، کم اهمیت به نظر آید؛ اما باید دانست که در واقع از سال ۱۳۰۰ ش/۱۹۲۱ م، نظمی و امنیه جزئی از پیکره ارتش ایران را تشکیل می دادند. پهلوی اول با ادغام تمام نیروهای نظامی می خواست که تمام آنها زیر سلطه او باشند. به همین علت درباره تشکیلات ارتش توضیحی فشرده داده می شود. در این سال، پهلوی اول برای به وجود آوردن ارتش نوین، نام های ژاندارم و قزاق را کنار گذاشت و برای سپاه تنها از نام قشون ایران استفاده کرد. پوشاک افسران، درجه داران و سربازان قشون یکسان شد. برای رهبری ارتش نوین و آماده کردن سازمان هایی که به آن نیاز داشتند و همچنین

فرستاد، شاه ایران کنت دومونت فورت (Conte de Monte Forte) را مأمور نظم تهران و ایجاد پلیس جدید کرد. تأسیس اداره نظمی در ربیع الثانی ۱۲۹۶ ق/۱۸۷۹ م، صورت گرفت. نظمی چهارصد پلیس پیاده و شصت پلیس سواره را شامل می شد. فورت همچنین کتابچه ای مشتمل بر اصول و ظایف پلیس تهیه کرد (محبوبی اردگانی، ۲۵۳۷: ۱۴۰ و ۱۴۱). بعدها یفرم خان کمیساری ها را به شکلی تشکیل داد که در نظمی های اروپا مرسوم بود و اداره تحقیق (آگاهی) و پلیس سوار را به وجود آورد (محبوبی اردگانی، ۲۵۳۷: ۱۵۱). در سال ۱۲۹۲ ش/۱۹۱۳ م، چند صاحب منصب سوئدی برای اصلاح نظمی ایران به کار گماشته شدند که از میان آنان، وستداهل (Westdahl) سوئدی ریاست نظمی را عهده دار شد. وی نظر مساعد روس و انگلیس را برای تأسیس نظمی در قزوین، رشت، تبریز و مشهد به دست آورد. در تهران آنها از هر حوضه کلانتری نقشه جداگانه ای تهیه کردند و مناطق گشت پاسبان ها و خط سیر آنها را در این نقشه ترسیم کردند. سوئدی ها همچنین نظامنامه کاملی برای نظمی ایران نوشتند. این نظامنامه بر قواعد عمومی، نظامنامه محبس، نظامنامه رؤسا و مأموران نظمی، احکام و شیوه نامه های اداره نظمی، نظامنامه آمدوشد عمومی وسایل نقلیه، نظامنامه خیابان ها و گذرگاه های عمومی، نظامنامه درشکه های عمومی، نظامنامه اتومبیل ها، ترتیب حمل اسلحه، امور خلاف و مجازات آن، قانون سجل احوال و جلوگیری از ولگردی و تکدی گری ناظر بود. پس از برکناری وستداهل در سال ۱۳۰۲ ش/۱۹۲۳ م، سرهنگ درگاهی جایگزین او شد. او نظمی ولایات را که زیر نظر حکام بودند، تابع نظمی تهران کرد (محبوبی اردگانی، ۲۵۳۷: ۱۵۳ تا ۱۵۶). در همان دوران آغاز فعالیت سیاسی

راهنمایی بخش های آموزشی، ارکان حرب کل قشون (ستاد ارتش) بنیاد یافت. ابتدا در پایتخت دو تیپ پیاده و یک تیپ سوار و یک تیپ توپخانه با سازمان و روش نوین تشکیل شد. افسران و سربازان رسته های گوناگون نخستین آموزش های خود را در این تیپ ها می دیدند و به تدریج، یگان هایی از تهران به پادگان های سراسر کشور فرستاده می شدند تا هسته سازمان نوین را در سایر نقاط کشور به وجود آوردند. برای آموزش افسران، مدارس کل نظام ایجاد شد و در هریک از افواج پیاده و سواره و هر آموزشگاهی گروهبانی به وجود آمد. همه ساله گروهی از جوانان تحصیل کرده را در این آموزشگاه ها تعلیم می دادند و برای پرورش سربازان به یگان ها می فرستادند (ذکاء، ۱۳۵۰: ۲۵۸ تا ۲۶۰).

پس از برپایی امنیت کل مملکتی در سال ۱۳۰۱/ش/۱۹۲۲م، تا سال ۱۳۲۰/ش/۱۹۴۱م که امنیت کل مملکتی از ارتش جدا شد و مانند سابق با نام ژاندارمری و زیر نظر وزارت کشور به فعالیت خود ادامه داد (نامجوی نیک، ۱۳۸۸: ۱۰۳)، بین امور امنیت و ارتش پیوستگی کاملی وجود داشت.

تحول در سازمان نیروهای امنیت و نظمیه

سازمان امنیت در سال ۱۳۰۵/ش/۱۹۲۶م و به منظور کارایی بیشتر، دستخوش تحولاتی شد. خلاصه اینکه امنیت کل مملکتی به یک هیئت رئیسه دربرگیرنده یک دفتر، سه رکن، «مدرسه و کیلی پیاده»، صحنه، ارکان اداری و شش ناحیه تقسیم شد (قائم مقامی، ۲۵۳۵: ۲۹۸). در سال ۱۳۰۷/ش/۱۹۲۸م، این وضعیت دوباره با تغییر کلی مواجه شد. سازمان نواحی منحل شد و به جای آن، یک آموزشگاه و شش هنگ مختلط مستقل و هشت گردان تشکیل شد. هنگ مختلط مستقل هشت

در شیراز بود. از سال ۱۳۰۸/ش/۱۹۲۹م، هر یگان را که پیش از این به شماره ای ویژه می شناختند، به نام محلی خواندند که در آن مستقر بود. در سال ۱۳۰۹/ش/۱۹۳۰م نیز سازمان اداره مرکزی امنیت به صورت هفت دایره درآمد که عبارت بودند از: دایره دارالانشاء، تنظیمات، امور اجرایی، ارکان اداری، تفتیش، صحنه و دایره بیطاری (قائم مقامی، ۲۵۳۵: ۳۰۶ تا ۳۰۸). پرداختن به تحولات اداری امنیت در سطح کلان مدنظر ما نیست. در حوزه فارس که موضوع این پژوهش است، به علت ناآرامی های برآمده از قیام عشایر جنوب، در سازمان امنیت تغییراتی به وجود آمد. یک ارکان ناحیه در شیراز تشکیل شد و قسمت های امنیت منطقه فارس به طور کلی زیر فرمان رئیس ناحیه فارس درآمد. همچنین در سال ۱۳۱۳/ش/۱۹۳۴م هنگ امنیت در لار و گردان، مستقل در فسا تشکیل شد. در سال ۱۳۱۸/ش/۱۹۳۹م، اداره مرکزی امنیت برچیده شد و هنگ ها و گردان های مستقل آن در هر جا جزء ترکیبات یگان های مستقل ارتش درآمد. از این سال به بعد هنگ هشت امنیت شیراز، گردان مستقل نه امنیت بنادر، گردان مستقل نوزده لار و گردان مستقل بیست امنیت فسا همگی بخشی از ترکیبات لشکر هفت فارس بودند (قائم مقامی، ۲۵۳۵: ۳۰۸ و ۳۰۹). در ستاد هر لشکر، شاخه ای به نام امور امنیت به وجود آمد که به کارهایی رسیدگی می کرد که پیش از این، از وظایف واحدهای امنیت بود. به این ترتیب، بار دیگر امنیت کل مملکتی منحل شد و در تشکیلات ارتش داخل شد. در دوران پهلوی اول، ادغام تمام نیروهای نظامی و ایجاد قشون با هدف برپایی امنیت کشوری بود. هرچند تمایل شاه به مهار تمام نیروهای نظامی نیز نقش مهمی داشت.

از سوی دیگر، در سال ۱۳۱۴/ش/۱۹۳۵م و در هنگام ریاست رکن الدین مختار، دگرگونی های بسیاری در

مواظبت به صحت اکیال و اوزان، نظارت به اجرای قوانین و برقراری آسایش و امنیت در روستاها و خارج از آنها، تعاقب فراریان نظامی و دزدان و مرتکبان جنحه و جنایات و اشخاص مجهول الحال، ملاحظه در جسد اموات پیدا شده در راه‌ها و گذرگاه‌ها و غیره و بررسی‌های لازم برای معین کردن علت مرگ، اقدامات لازم برای حفظ الصحة و رفع امراض مسری، اجرای احکام محاکم عدلیه و... . نظمیته نیز عهده‌دار وظایفی مشابه بود؛ اما وظایفی همچون نظارت به زندان‌ها، بازرسی قراول خانه‌هایی که محل اقامت پلیس بود و چند وظیفه جزئی دیگر به طور انحصاری برعهده نظمیته گذاشته شده بود (مصوبات مجلس شورای ملی، ۱۲۸۶: ۱۲۱).

در دوران پهلوی اول، شهربانی ابزار مهم تحکیم رژیم استبدادی حاکم بود. افرادی همچون سرتیپ محمد درگاهی، محمدحسین آیرم و سرپاس رکن الدین مختاری هرکدام در زمان تصدی مسئولیت در شهربانی، تمام امور و همه افراد را تحت مراقبت قرار دادند. آنان به راست یا دروغ، گزارش‌هایی درباره بلندپایگان، دولتمردان و نمایندگان مجلس تهیه می‌کردند و برای دربار می‌فرستادند (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۸: ۷۷۲).

با وجود شهرت شهربانی به پرونده‌سازی، شمار پرونده‌های به‌جامانده دارای جنبه سیاسی، مانند زیرنظرگرفتن سیدنورالدین توسط نظمیته (ساکم: ۱۴- ۱۲۳۷۸-۲۹۳)، چندان فراوان نیست. از نظمیته اسناد بسیاری درباره موضوعات مختلف همچون گزارش ورود و خروج مسافران به شهر، وضعیت درشکه‌رانان، بازرسی مهمانخانه‌ها و تجارتخانه‌ها، مسائل مربوط به تذکره اتباع خارجی، تعقیب مجرمان، شکایات افراد، صدور جواز اسلحه و... به‌جامانده است که نباید آنها را سیاسی دانست. مسائل دارای جنبه کمابیش سیاسی

نظمیه رخ داد. نام نظمیه به طور رسمی به شهربانی تغییر کرد و تمام درجه‌ها و سازمان‌ها و اداره‌ها نیز به ترتیبی که می‌آید، تغییر کرد: نظمیه- شهربانی، کمیساریا- کلانتری، صاحب‌منصب- پایور، سرتیپ- سرپاس، سرهنگ- پاسیار، سرهنگ دوم- پاسیار دوم، سرگرد- یاور، سلطان (سروان)- سربهر، نایب اول (ستوان یکم)- رسدبان یکم، نایب دوم (ستوان دوم)- رسدبان دوم، نایب سوم (ستوان سوم)- رسدبان سوم، وکیل باشی (گروه‌بان یکم)- سرپاسبان یکم، وکیل راست (گروه‌بان دوم)- سرپاسبان دوم، وکیل چپ (گروه‌بان سوم)- سرپاسبان سوم، آژان- پاسبان، اداره تأمینات- آگاهی، اداره اطلاعات- سیاسی، اداره پلیس اونیفورمه- سرکلانتری، اداره محاسبات- حسابداری، اداره محبس- زندان، اداره تفتیش- بازرسی، اداره کابینه- دفتر، اداره سجالات و پرسنل- کارگزینی، اداره پاسپورت، تذکره- گذرنامه، اداره آلات ناقله- عبورومرور، راهنمایی و رانندگی، اداره صحیه- بهداری و اداره مباشرت و ملزومات- کارپردازی. اداره پلیس سیاسی از زمان ریاست آیرم آغاز به کار کرد؛ اما در زمان مختاری بسیار قدرتمند شد. این اداره چهارصد عضو و تعداد بسیاری خیرچین داشت (شبان، ۱۳۸۹: ۴۴).

وظایف نظمیه و امنیه

پس از مشروطه، قانون وظایف متعددی را بر دوش امنیه‌ها گذاشته بود؛ از جمله اعلان قوانین در حوزه مأموریت خود، جمع‌آوری اطلاعات لازم، مراقبت در وصول مالیات، نظارت بر امنیت راه‌های نظامی، راه‌های پستی، راه‌های تجاری و غیره، سلامت پل‌ها و معابر، مراقبت در فروش سموم، جلوگیری از قاچاق و فروش اشیاء ممنوعه، جلوگیری از تقلب در مسکوکات و

همچون اخراج یک نفر انگلیسی به اتهام جاسوسی در شیراز، توقیف روزنامه گلستان در سال ۱۳۰۹ش/۱۹۳۰م و جلوگیری از نمایش فیلمی بر ضد روس‌ها در شیراز در سال ۱۳۱۵ش/۱۹۳۶م نیز چندان مسائل برجسته‌ای نیستند. آشکار است که این بدان معنا نیست که نظمی به مسائل سیاسی کاری نداشت یا ارتباط چندانی با سیاستمداران محلی نداشت؛ بلکه بدان معناست که در قضایای سیاسی فارس، نظمی این امکان را نداشت که نقش چندان محوری و مهمی ایفا کند. نقش نظمی بیشتر اجرای دستورالعمل‌هایی بود که به صورت بخشنامه به آن ارسال می‌شد؛ اقداماتی همچون کوچاندن گاو و گوسفندان به خارج از شهر در سال ۱۳۱۴ش/۱۹۳۵م (ساکمف: ۹-۱۱۲۶۴-۲۹۳-۹۸)، ممانعت از به کاربردن نشان و فرم لباس محصلان توسط سایر اқشار (ساکمف: ۶۲-۱۲۳۹-۲۳۹-۹۸)، ارسال اطلاعات خواسته‌شده مثل صورت تعداد پزشکان فارس و ویژگی‌های آنان (ساکمف: ۷۰-۱۴۶۵۹-۲۹۳-۹۸)، دادن جواز ورود اتباع خارجه به ایران یا تمدید جوازنامه آنها (ساکمف: ۱-۳۲-۱۱۲۲۹-۲۹۳-۹۸)، وادار کردن مردم به استفاده از لباس متحدالشکل یا هر فرمان صادرشده دیگر از سوی مقامات مافوق.

ایجاد امنیت و موانع پیش روی نظمی و امنیت

مهم‌ترین وظیفه نیروی امنیت و نظمی تأمین امنیت بود؛ به‌ویژه که در واپسین سال‌های حکومت قاجار اقتدار حکومت مرکزی بر ولایت‌ها از دست رفت و گردنکشان محلی از اجرای دستورهای حکومت مرکزی شانه خالی کردند. منابع محلی نمونه‌های تاحدودی بسیاری از سرقت و ناامنی در راه‌های فارس گزارش کرده‌اند. برخی قدرتمندان محلی با تکیه بر نیروی

نظامی و با عنوان‌های مختلف از مردم اخاذی می‌کردند؛ برای مثال در سال ۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م، سردار احتشام با تفنگچیان خود در کازرون از مردم اخاذی می‌کرد (گلستان، سال سوم، ش ۲۰، ۳). البته این تنها نمونه نبود. نگاهی به فهرست نام برخی افراد که از راه شرارت، راهزنی، گردنه‌گیری یا هر اقدام دیگری علیه حکومت در فارس کسب شهرت کردند، خود گویای نکات بسیاری است. فضوی کازرونی، میرمذکور پسر میرعباس، خان باز عرب، مهدی سرخی، قاسم خان و خیرالله چهارراهی، حسین خان بهمئی، محمدابراهیم عرب، رضاقلی خان بیدشهری، آقاخان شبانکاره و ... همه از کسانی بودند که در دوره پهلوی اول با اقدامات خود، حکومت مرکزی و دستگاه محلی فارس را با چالش‌های جدی مواجه کردند. شرارت‌های برخی از آنها سال‌ها ادامه یافت. باوجود الغای برخی مالیات‌ها، به‌واسطه نظارت ضعیف حکومت در برخی نقاط، این مالیات‌ها تا مدت‌ها گرفته می‌شد. اجحاف و تعددی توسط زورمداران نیز به کرات دیده می‌شد. در داخل شهرها نیز نمونه‌های بسیاری از سرقت و ناامنی وجود داشت (بیان حقیقت، ۶مرداد ۱۳۰۵، ش ۲۵: ۲۰۱). در سال ۱۳۰۴ش/۱۹۲۵م، هنوز بیشتر راه‌های فارس فاقد امنیت بودند. بودجه نظمی فارس کاهش یافته بود؛ به‌طوری‌که کفاف محلات شهر را هم نمی‌داد. خود شاه نیز از این موضوع آگاه بود و برای اصلاح این معضلات در فارس قول مساعد داد (گلستان، س ۷، ش ۲۸۰: ۱). باوجود تلاش‌های چشمگیر دولت، در سراسر دوران پهلوی اول مسئله امنیت هرگز به‌طور کامل در منطقه فارس حل‌وفصل نشد. حتی در سال ۱۳۱۹ش/۱۹۴۰م معتمدالسلطنه فرخ، استاندار فارس، از حضور دو یاغی بویراحمدی در سه کیلومتری اردکان احساس نگرانی شدید کرد؛ زیرا

حوزه صلاحیت و شرح وظایف حکومت و نظمی، در پاره‌ای مواقع اختلاف‌ساز می‌شد. تلاش نظمی برای برقراری امنیت، از همان آغاز با کارشکنی حاکم محل مواجه شد (بیان حقیقت، ش ۱۵ و ۱۶: ۶)؛ همچنین میان نظمی و بلدییه اختلاف‌هایی بود و نظمی به دخالت در امور بلدییه متهم بود (حاجیان‌پور، ۱۳۹۴: ۳۵). نظمییه کوچک بود و امکانات محدودی داشت. در مرداد ۱۳۰۳ ش/ ۱۹۲۱ م، روزنامه استخر درباره نظمییه شیراز نوشت: «شیراز نظمییه دارد؛ اما یک محوطه که چهار حصار آن را احاطه کرده و چند اتاق و میز و صندلی در آن گذارده شده اسمش نظمییه است؟ آژان با ماهی شش تومان حقوق چگونه زندگی می‌کند جز با جیب‌بری، ریفیق دزد و شریک قافله‌بودن» (استخر، ۲۸ ذی‌الحجه ۱۳۴۲، ش ۱۸: ۱).

به‌طور معمول نشریه‌ها فعالیت‌های نظمییه را برای دستگیری اشرار و سارقان پوشش خبری می‌دادند و گاه نظمییه به علت کوتاهی در انجام وظایف، سرزنش می‌شد؛ برای مثال وقوع ۲۳ فقره سرقت در شیراز، باعث انتقاد روزنامه بیان حقیقت از عملکرد نظمییه شد. در حالی‌که همین روزنامه و در همان سال، ۱۳۰۸ ش/ ۱۹۲۹ م، وقتی‌که رئیس نظمییه زلف چند یهودی را کوتاه کرد، این عمل را تمجید کرد و خواهان نظارت بر رفتار یهودیان شد (بین حقیقت، ۱۳۰۸، ش ۶: ۳). در اجرای دستورالعمل‌های ارسالی وزارت داخله، بین نظمییه و بلدییه همکاری بود. به‌هرحال به‌نظر می‌رسد که میان اداره‌های دولتی فارس، نظمییه کمترین حاشیه را داشت. منظور کمترین حاشیه برای دولت به‌لحاظ اجرای بی‌چون‌وچراست؛ وگرنه در این دوران، نظمییه سیاست‌هایی را که حکومت ابلاغ می‌کرد، با خشونت اجرا می‌کرد. سخت‌گیری درباره حجاب نمونه‌ای از عملکرد تحکم‌آمیز نظمییه بود.

در برخی نقاط، بیشتر اوقات نیرویی وجود نداشت

دولت هنوز موفق نشده بود این دو راهزن و افراد آنان را دستگیر کند. بنابر نوشته او در دوران بیست‌ساله سلطنت پهلوی اول، برخلاف سایر ایالت‌ها، فارس چندان آرام و خاموش نبود و گردنه‌گیری، راهزنی و آدم‌کشی تا پایان این دوره در منطقه وجود داشت (فرخ، ۱۳۴۸: ۳۹۵ و ۴۲۶). این وضعیت در بندرگاه‌ها شدیدتر بود. هنگامی‌که دولت ایران برای ساختن اداره گمرک در جزیره هنگام اعتباری تصویب کرد و شروع به کار کرد، انگلیسی‌ها با برانگیختن عرب‌های ساکن جزیره باعث قتل میرزا عبدالخالق، رئیس گمرک، شدند. انگلیسی‌ها همواره با اعمال حاکمیت ایران بر این منطقه مقابله می‌کردند و حتی به حکمران بوشهر برای پیگیری نکردن موضوع رشوه دادند (مطالعات تاریخی، ش ۲۵: ۲۰۳ و ۲۰۴). در آغاز حکومت پهلوی، بیشتر شهرهای فارس نظمییه نداشتند. در سال ۱۳۱۲ ش/ ۱۹۳۳ م، یعنی نیمه عمر حکومت پهلوی اول جهرم، داراب، فسا، نیریز و لار که پس از شیراز مهم‌ترین قصبات فارس بودند، هنوز نظمییه نداشتند (ساکمف: ۲۹-۷۷۷۶-۲۹۳-۹۸). جهرم پیش از سلطنت پهلوی اول نظمییه داشت؛ اما به علت‌های نامعلومی تعطیل شده بود. شواهد نشان می‌دهد که پیشنهاد تأسیس نظمییه در جهرم دست‌کم یکبار در سال ۱۳۱۰ ش/ ۱۹۳۱ م (ساکم: ۳۵۰-۶۴۰۲) و در نیریز در سال ۱۳۱۴ ش/ ۱۹۳۵ م مطرح شده بود (ساکمف: ۹۱۱-۲۹۳-۹۸).

در اواخر سال ۱۳۰۵ ش/ ۱۹۲۷ م در بندرلنگه نظمییه ایجاد شد (بیان حقیقت، ش ۱۵ و ۱۶: ۶) و در ۸ تیر ۱۳۱۴ ش/ ۳۰ جون ۱۹۳۵ م، لار صاحب نظمییه شد (میرممتاز، ۱۳۸۳، ۲۰۱). بیشتر اداره‌های نظمییه استیجاری بودند و لوازم و ابزارهای ضروری را نداشتند. در سواحل جنوب، همچون لنگه، نفوذ نظمییه از دیگر نقاط کم‌رنگ‌تر بود. در لنگه اختلاف نظر در

که متصدی برپایی امنیت باشد؛ برای نمونه در ۲۹ مرداد ۱۳۰۴/۲۰ اگوست ۱۹۲۵، تجار فسا و لار و جهرم مقیم شیراز در نامه‌ای خطاب به مجلس شورای ملی ترمیم راه‌ها، کشیدن سیم تلفن و تلگراف و ایجاد پست منظم در خیابان‌ها و جاده‌های آن حدود را خواستار شدند (ساکمف: ۲۹۸۸-۱۸۷)؛ یا در سال ۱۳۰۶ش/۱۹۲۷م، روزنامه استخر گزارش داد که خط ممتد بندرعباس تا لار و فسا و جهرم و سروستان که از خطوط مهم تجاری بود، بدون مسئول است (استخر، ۳۰ دی ۱۳۰۶، ش ۳۸: ۳)؛ همچنین در سال ۱۳۰۷ش/۱۹۲۸م، حاکم نیریز و استهبان گزارش کرد که راه آباد طشک به نیریز امنیه ندارد و سرقت‌های بسیاری که در آن رخ داده است، شکایت اهالی را باعث شده است (ساکمف: ۵۱۰۶-۲۹۳-۹۸).

اگر ساکنان شهرها با نظمیۀ ارتباط داشتند، خیل عظیم تری از مردم اعم از ساکنان قصبات و روستاها یا هرکسی که به علتی به مسافرت مجبور بود، با امنیه‌ها سروکار داشت. عملکرد نیروی امنیه فارس را باید بحث برانگیز و پرحاشیه دانست. نمونه‌های بسیاری از رفتار ناشایست نیروهای امنیه با مردم ثبت و ضبط شده است. نگاهی به گذشته نشان می‌دهد که همیشه وضعیت به این شکل نبوده است. استخر، روزنامه نگار سرشناس، معتقد بود امنیه یا همان ژاندارمری در آغاز خوش‌نام بود و در دیدگان زن و مرد محبوبیت و احترام ویژه‌ای داشت؛ اما بعدها اوضاع دگرگون شد. رضاشاه به افسران معروف و برجسته آن با شک و تردید نگاه می‌کرد (استخر، ۱۳۸۸: ۱۳۳ تا ۱۳۵). بدبینی رضاشاه به نیروهای امنیه بر کسی پوشیده نبود. پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹/۱۹۲۱م، گروهی با هدف تضعیف سردار سپه کوشیدند با تقویت ژاندارمری که تابع وزارت داخله بود، مقاومتی در برابر او ایجاد کنند (قائم‌مقامی، ۲۵۳۵: ۲۴۱). گویا همین علت بدبینی

رضاشاه به نیروی امنیه بود.

در اذهان عمومی، امنیه‌ها نام و آوازه خوبی نداشتند. علت این بدنامی را نه در دیدگاه رضاشاه به این نیرو بلکه در عملکرد امنیه باید جست‌وجو کرد. نمونه‌های بسیاری از سوءرفتار افسران و نیروهای امنیه ثبت شده است؛ برای نمونه میرممتاز در یادداشت‌های شخصی خود، به گوشه‌هایی از فساد اخلاقی رئیس امنیه لارستان اشاره می‌کند (میرممتاز، ۱۳۸۳: ش ۵)؛ یا در سال ۱۳۰۶ش/۱۹۲۷م، رئیس کل امنیه جنوب به علت شکایت‌های فراوانی که از او می‌شد، به تهران احضار شد (استخر، ۱۳۰۶، ش ۱۷: ۳). همچنین برگ سندی به تاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۰۷/۸ آوریل ۱۹۲۸ خطاب به ایالت فارس نشان می‌دهد که چندی پیش از این تاریخ، قشون کرمان و یزد و رفسنجان در تعقیب سیدحاجی و ابراهیم عرب وارد نیریز شدند که به علت سفر طولانی، خرجی افراد و علوفه چهارپایانشان تمام شده بود؛ بنابراین برای تأمین جیره و علوفه از حکومت محل درخواست وجه کردند. حکومت محل از ترس خوی غارتگری آنان کوشید به سرعت آذوقه را فراهم کند؛ به همین علت از افرادی به نام‌های کربلایی محمد گلگشته و معاون دیوان و صولت الایاله که جنس کلی داشتند، به‌زور مطالبه علوفه کرد. حاکم نگران بود در آن سال که از قضا آذوقه کم بود، نظامیان چهار محل نیریز را غارت کنند! البته متنفذان محلی از این عمل حاکم به والی شکایت کردند (ساکمف: ۲۲۵-۵۱۰۶-۲۹۳-۹۸). وقتی نیروهایی که خود باید امنیت می‌آفریند چنان وحشت ایجاد می‌کردند که حکومت محل برای جلوگیری از غارتشان به‌زور انبار آذوقه و علوفه دیگران را می‌گشایید، از دزدان و گردنه‌بگیران دیگر چه انتظاری می‌شد داشت؟!

در سال ۱۳۰۸ش/۱۹۲۹م که دولت به وجود نیروهای امنیه سخت نیاز داشت نیز آنها عملکرد خوبی

از خود نشان ندادند. در بندرعباس نیروهای امنیه خارج از شهر درست در حساس‌ترین زمان، با آغاز ناآرامی‌های عشایری فارس، تغییر لباس دادند و متفرق شدند (انوری، ۱۳۸۷: ۲۸۲).

قاچاق در فارس و عملکرد امنیه

در روزگار پهلوی اول تلاش برای توسعه اقتصادی، دولت را به احداث کارخانه‌هایی به منظور تأمین نیاز داخل و افزایش صادرات وادار کرد. لازم بود صادرات افزایش یابد و جلوی ورود بی‌رویه کالاهای غیرضروری گرفته شود. در این مقطع زمانی بر مصرف کالای داخلی تأکید بسیاری می‌کردند و قاچاق کالا را در حکم تهدیدکننده تولیدات داخلی نكوهش می‌کردند. در نواحی جنوب فارس قاچاق رونق فراوان داشت. مقدار چشمگیری از کالاهای قاچاق از بنادر جنوبی ایران وارد می‌شد. به‌علت قاچاق، عایدات گمرک کم بود. در سال ۱۳۰۴ ش/ ۱۹۲۵ م، مسامحه و کوتاهی مأموران گمرک در انجام وظیفه باعث شکایت بازرگانان شد. شکر و چای از مهم‌ترین اقلام قاچاق بود (انوری، ۱۳۸۷: ۳۲۳). در میناب، مانند بسیاری نقاط دیگر، قاچاق کالا رایج بود. فقر مردم و نبود مأموران درستکار و وظیفه‌شناس در رونق قاچاق نقش اساسی داشت. به‌گزارش روزنامه جام‌جم، در سال ۱۳۰۵ ش/ ۱۹۲۶ م گروهی از مردم بشاگرد از فرط فقر، کودکانشان را به اعراب عمان پیش‌فروش کردند. این روزنامه بی‌توجهی به فرمان شاه در مبارزه با قاچاق و وجود ظلم و ستم در منطقه را این‌گونه منعکس کرد: «اگر به یک مأمور به‌طور مزاح بگویی آقا مگر اعلامیه اعلیحضرت را ندیدی که متعديان را تهدید به مجازات نموده و زیردستان را آزادی شکایت داده به‌طور استهزاء جواب می‌گوید: خیلی ساده هستید از

من نخواهند تا نگیرم. من اینجا نیامده‌ام که نماز و روزه خود را درست کنم. انسان در این ولایت غربت و این هوای کثیف که می‌آید و راضی به زندگی در جهنم می‌شود برای این است که فردا که به شهر خود می‌رود چهار شاهی اندوخته باشد» (جام‌جم، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۰۵، ش: ۸: ۳).

در سال ۱۳۰۵ ش/ ۱۹۲۶ م، افزایش تعرفه گمرکی قند و شکر و چای باعث افزایش قاچاق این کالاها شد. در فروردین ۱۳۰۶/ ۱۹۲۷ م، اجرای قانون استخدام کشوری ناخرسندی کارکنان و مستخدمان گمرک را به‌دنبال داشت؛ زیرا کسر از حقوق دریافتی بابت بازنشستگی، کاهش حقوق کارکنان را موجب شد. سیاست ضعیف ایران در بنادر باعث شد که محمدرضا بستکی جزیره کیش را به شیوخ عرب اجاره دهد (انوری، ۱۳۸۷: ۳۵۹). به‌نظر می‌رسد قانون انحصار قند و شکر و چای از علت‌های رونق گرفتن قاچاق آن در جنوب باشد؛ زیرا قیمت آنها را در داخل افزایش داد و قاچاق آنها را به داخل به تجارتي سودآورد بدل کرد.

برخی مأموران فاسد گمرک هم در رونق قاچاق بی‌تقصیر نبودند. به‌طور تقریبی در تمام مناطق جنوبی قاچاق وجود داشت. دولت در سال ۱۳۰۶ ش/ ۱۹۲۷ م، به منظور مبارزه با قاچاق، به ایجاد جاده ساحلی تصمیم گرفت. ضعیف بودن نفوذ دولت مرکزی در جنوب و نبودن بانک‌های داخلی باعث شد که در سال ۱۳۰۷ ش/ ۱۹۲۸ م، یکی از تجار به نام حاج حسین امین‌التجار لاری نوعی اوراق بهادار منتشر کند که در روزنامه حبل‌المتین از این اقدام به‌جعل تعبیر شد. تصمیم دولت به ایجاد خطوط تلگرافی بین بندرهای جنوب نیز از اقدام‌های دیگر دولت در سال ۱۳۰۷ ش/ ۱۹۲۸ م، برای مبارزه با قاچاق بود (انوری، ۱۳۸۷: ۳۴۱ و ۳۴۲).

اقدامات حاکمیت برای مقابله با قاچاق کالا

عزم حکومت برای مبارزه با قاچاق جدی بود. در سال ۱۳۰۵ش/۱۹۲۶م، محموله‌ای از اجناس قاچاق در بندر شیوه کشف شد و به بندرلنگه آورده شد که موجب خوشنودی کسبه و تجار شد. در سال ۱۳۰۷ش/۱۹۲۸م، رئیس مالیه به فارس و بنادر جنوب سفر کرد و اعلام کرد هرگونه ترخیص بدون مجوز جنس از بنادر جنوب در حکم قاچاق است. به منظور اقدامات عملی‌تر در مبارزه با قاچاق، در سال ۱۳۰۸ش/۱۹۲۹م وزارت مالیه تصمیم گرفت که از شرکتی کشتی‌ساز واقع در هامبورگ آلمان یک کشتی بخرد. همچنین هشت فروند کشتی مسلح به ایتالیا سفارش داده شد. ایجاد اداره امیرالبحری تصمیم دیگری بود که در این زمینه گرفته شد. تمام تصمیم‌های دولت خوب و بجا بود؛ اما عملی کردن هیچ کدام به آسانی ممکن نبود. ساخت کشتی و ایجاد جاده ساحلی زمان‌بر بود و مستلزم مخارج گزافی بود. قاچاقچیان نیروی کافی داشتند تا از پس مأموران گمرک برآیند. در سال ۱۳۰۶ش/۱۹۲۷م، در بوشهر قاچاقچیان به اسلحه جدید مسلح شدند و با مأموران اداره ضد قاچاق درگیر شدند. رئیس گمرک شیوخ، کدخدایان و خان‌های بندرهای کوچک را در قاچاق مقصر می‌دانست. در بوشهر درگیری مسلحانه دیگری بین قاچاقچیان و اداره مبارزه رخ داد که طی آن قاچاقچی‌ها با داشتن صد تفنگچی در ساحل، با کشتی اداره مبارزه با قاچاق درگیر شدند. سیاست‌های همسایه غربی، عراق، که از احداث راه آهن ضرر می‌کرد و فساد مأموران گمرک و نداشتن نیروی دریایی قدرتمند رواج قاچاق را تسهیل کرده بود (انوری، ۱۳۸۷: ۳۶۲ تا ۳۶۴).

در ۱۷ شهریور ۱۳۰۹/۱۹۳۰م، روزنامه اطلاعات از وقوع درگیری بین میرزا محمد گرکین، مدیر گمرک

گناوه، و دو نفر از محافظان وی با عده‌ای از قاچاقچیان خبر داد که کامیابی با قاچاقچیان بود. در این قضیه، کدخدای گناوه حاضر نشد که برای تعقیب قاچاقچیان با گمرک مساعدت کند (انوری، ۱۳۸۷: ۲۲۲ تا ۲۲۵).

فساد مأموران دولتی و قدرتمندان محلی، عملکرد ضعیف نهادهای محلی، اختلاف‌ها و نفوذ ضعیف فرمان دولت در جنوب کماکان مبارزه با قاچاق را با چالش‌های اساسی مواجه می‌کرد. در سال ۱۳۰۸ش/۱۹۲۹م، پس از الغای ابواب جمعی قوام، معلوم شد که عمال او در حدود لار سهمی از باج جنس قاچاق می‌گرفتند. در سال ۱۳۰۹ش/۱۹۳۰م، اختلاف بین رؤسای دوایر بوشهر بر پریشانی امور آن منطقه افزود. به علت ضعف نظارت حکومت در بندرهای جنوبی، در سال ۱۳۰۹ش/۱۹۳۰م در این بندرها رویه رایج بود (انوری، ۱۳۸۷: ۳۴۵ تا ۳۴۷).

بنابر گزارش حبل‌المتین، در بندرعباس اعضای اداره‌ها و کارکنان گمرک در قاچاق مشروبات دست داشتند. وجود کارکنان ناصالح و بدسابقه در گمرک باعث شده بود که آنان از گرفتن رشوه و آزار مسافران خودداری نکنند. نارضایتی تجار بوشهر از مستر ولتر (Voltaire) بلژیکی، رئیس گمرک، به اعتصاب آنها انجامید. آنها به نشانه اعتراض، کالاهای خود را از گمرک خارج نکردند؛ همچنین تجار از رئیس ارمنی شعبه کنترل گمرک و تداوم قاچاق در برخی بنادر شاکی بودند (انوری، ۱۳۸۷: ۲۸۲ و ۲۸۳).

قانون مبارزه با قاچاق برای مجازات قاچاقچیان از شش تا هشت سال تعیین کرده بود (انوری، ۱۳۸۷: ۳۶۷)؛ اما به علت قدرت قاچاقچیان جنوب که دارای تفنگچی و اسلحه بودند، این مجازات ویژگی بازدارندگی نداشت. بازرسان گمرک قادر نبودند که در مقابل قاچاقچیان اقدامی جدی انجام دهند؛ زیرا ورود

مسئله قاچاق در نواحی جنوبی به قدری مهم و در کانون توجه بود که صفحات پرشماری از نشریه‌ها را به خود اختصاص می‌داد. عملکرد نیروهای متولی مبارزه با قاچاق، کشف محموله‌های قاچاق، انتشار دستورات دولت در این زمینه، ذکر عملکرد افراد پاک‌دامن و فاسد نظام گمرکی و موضوعاتی از این دست همیشه در مطبوعات انتشار می‌یافت؛ همچنین در این باره اسناد بسیاری باقی مانده است. برای نگارنده پرداختن به تمامی این اسناد مقدور نیست؛ اما حال باید به این پرسش پاسخ دهیم که با استقرار پست‌های امنیه، مبارزه با قاچاق در نواحی جنوبی تا چه حدی کنترل شد. به طور مسلم انتظار نمی‌رود که قاچاق ریشه‌کن شده باشد؛ چنان‌که اکنون در قرن بیست و یکم نیز یکی از معضلات عمده اقتصادی جامعه ما مسئله قاچاق است؛ اما می‌خواهیم ببینیم تا چه حد وضع افسارگسیخته و کنترل‌ناشدنی قاچاق در فارس سامان یافت. بدون شک در سال‌های نخست تا میانی حکومت پهلوی اول، نهادهای متولی مبارزه با قاچاق، همچون گمرک و بازرسان آن، در برابر قاچاق سد محکمی نبودند. به این منظور وضعیت قاچاق را در سال‌های پایانی حکومت پهلوی اول بررسی می‌کنیم که بسیاری از مشکلات رفع شده بود و نظام سیاسی و اداری کشور در اوج قدرت بود. مبنای نوشتار زیر سندی مربوط به سال ۱۳۱۷ ش/ ۱۹۳۸ م است. این سند حاوی مکاتبه‌های دامنه‌دار مقام‌های محلی جنوب است.

در سند بسیار محرمانه و فوری به تاریخ ۵ خرداد ۱۳۱۷/۲۶ می ۱۹۳۸ م، استاندار هفتم از فرماندار لار می‌خواهد درباره شرارت اشرار کجویه و قتل چند نفر که به فردی به نام محمدرضا بنی‌عباسی نسبت داده شده بود، تحقیق کند (ساکمف: ۵۴-۱۱۰۲۲-۱۱۰۲۹۳-۹۸). این نامه سرآغاز چندین رشته نامه‌نگاری در این باره بود.

سلاح به شکل قاچاق به کشور و قرارگرفتن این سلاح‌ها در اختیار قاچاقچیان مبارزه با آنان را دشوار کرده بود. در سال ۱۳۰۹ ش/ ۱۹۳۰ م، روزنامه حبل‌المتین یگانه راه مبارزه با قاچاق را اشغال نظامی بنادر و خاتمه دادن به حکومت خان‌خانی دانست (انوری، ۱۳۸۷: ۳۷۶). قاچاق مشکل امنیت را به مشکلات عدیده نظام اداری فارس افزوده بود. وفور اسلحه ریشه بسیاری از گردنکشی‌ها، راهزنی‌ها و گردنه‌گیری‌ها در فارس بود. در سال ۱۳۰۸ ش/ ۱۹۲۹ م، زادخان لاری با بهره بردن از اسلحه قاچاق، حتی موفق به تصرف لار شد!

بهبودی در مبارزه با قاچاق

سرکوبی قیام عشایری فارس در سال ۱۳۰۸ ش/ ۱۹۲۹ م و برچیده‌شدن نظام ابواب‌جمعی را باید گامی مهم در تقویت مرکزیت‌گرایی و اجرایی‌شدن خواست دولت در نواحی جنوبی فارس دانست. در سال ۱۳۰۹ ش/ ۱۹۳۰ م، به منظور مبارزه با قاچاق، ایجاد پست‌های امنیه در بندرهای جنوب شروع شد. در بنادر بوشهر و اطراف، پست‌های امنیه تکمیل شد و احداث بقیه پاسگاه‌ها نیز ادامه یافت. وجود چنین نیرویی در نواحی جنوبی فارس، بر اسب سرکش قاچاق لگام زد و از وسعت و دامنه عملیات قاچاق کاست؛ بنابراین عایدات گمرک بندرها رو به افزایش نهاد (انوری، ۱۳۸۷: ۴۷۱). در ۳۰ شهریور ۱۳۱۱/۲۱ سپتامبر ۱۹۳۲ م، روزنامه اطلاعات خبر داد که نه فرزند کشتی خریداری شده ایران از بندر ناپل ایتالیا به سمت آب‌های ایران حرکت کرده‌اند (انوری، ۱۳۸۷: ۲۹۲). ورود این کشتی‌ها توان ایران را در خلیج فارس افزایش داد و بر توان مقابله با قاچاق به نحو مؤثری افزود.

این بار اولی نبود که راجع به این فرد تفتیش می‌شد. در سال ۱۳۱۳ش/۱۹۳۴م اداره تفتیش قاجاق در فارس ایجاد شد که میرممتاز، حاکم لارستان، به تفتیش درباره اعمال بنی عباسی اشاره کرده است (میرممتاز، ۱۳۸۳، ش ۵: ۱۸۷). بستک منطقه ای بندری نیست. این منطقه در زمان موضوع بحث، مرکز حکومت تمام بنادر و جزایر منطقه گاو بندی (پارسیان امروزی)، شیبکوه و بندرلنگه بود و خان‌های آن در بنادر نفوذ داشتند. خاندان بنی عباسی که محمدرضاخان بنی عباسی از خان‌های آن بود، نسب خود را به سلسله بنی عباس می‌رساندند و عرب محسوب می‌شدند. این افراد پس از مهاجرت به ایران، ابتدا در خنج ساکن شدند. با روی کار آمدن صفویان، این گروه شافعی‌مذهب به بستک مهاجرت کردند (پیشرو، ۱۳۹۳: ۸ تا ۶).

در تاریخ ۱۷ خرداد ۱۳۱۷/۷ ژوئن ۱۹۳۸م، فرماندار لارستان در پاسخ به نامه ذکر شده به وجود دودستگی در گچویه اشاره کرد. گچویه از قرای جهانگیریه (فلامرزان) و تابع بستک بود. میان ساکنان منطقه دو طایفه ملائی و محمدحاجی سرشناس‌تر بودند. میان طایفه ملائی کسانی بودند که با آموختن دانش نزد مفتی‌های روزگار باسواد شده بودند. ملا عبدالواحد، رئیس طایفه ملائی، سفری به بحرین کرد؛ تا آنجا که در بحرین چندگاهی سمت معلمی مشایخ بحرین را برعهده داشت. دو تن از فرزندان ملا عبدالواحد، به نام‌های احمد و عبدالرحمن، دارای سابقه کار در اداره‌های دولتی بودند. در سال ۱۳۱۷ش/۱۹۳۸م احمد فرامرزی در وزارت عدلیه و در بخش استیناف کار می‌کرد و عبدالرحمن فرامرزی در اداره اطلاعات وزارت خارجه مشغول کار بود و همچنین در دبیرستانی معلم عربی بود (ساکمف: ۲۲، ۲۳ و ۲۴-۱۱۰۲۲-۲۹۳-۹۸).

فرماندار لارستان شمه‌ای از اختلافات طایفه‌ای در گچویه را ذکر می‌کند و مدعی است این اختلافات در نسبت دادن اتهام قاجاق به بنی عباسی مؤثر بوده است. بنابر نوشته وی، دو برادر نامبرده دو بار به بحرین مسافرت کردند. آنان در این سفرها وضعیت زندگی نوین دنیا را دیدند و در نتیجه، با مقایسه آن با اوضاع جگر خراشی که در منطقه خود می‌دیدند، از این وضعیت به ستوه آمدند. آنان کوشیدند در این وضعیت تغییری ایجاد کنند؛ پس به تدریج رفتار و عملکرد حاکمان محل، یعنی صولت الملک (محمدتقی خان) و سطوت الممالک (محمدرضاخان بنی عباسی) را از طریق روزنامه حبل‌المتین به جامعه آن روز ایران شناساندند. خان محل که چنین انتظاری از مردم محلی نداشت، در صدد برآمد که از رفتار آنها جلوگیری کند. وی به طایفه محمدحاجی که ضد طایفه ملائی بودند بیشتر توجه کرد و ریش سفیدی محل را به آنها واگذار کرد؛ همچنین کوشید دو پسر ملا عبدالواحد را دستگیر کند و برای عملی کردن این منظور، به بهانه‌ای از آنها دعوت کرد تا به کمک طایفه محمدحاجی آنها را دستگیر کند. محمدرضاخان موفق نشد که هر دو برادر را دستگیر کند. یکی از برادران فرار کرد و با خروج از منطقه بستک، در نهایت برای مخابره ماجرا به تهران، به بوشهر رفت و از آنجا با تلگراف و مراسله، رهایی برادر خود را از محمدرضاخان بنی عباسی درخواست کرد. محمدرضاخان ناچار شد برادر زندانی را آزاد کند. برادری که محبوس شده بود، پس از آزادی زندگی در گچویه را عاقلانه ندانست و به برادر خود در بوشهر پیوست و هر دو به تهران رفتند. ورود آنان به تهران با قدرت یابی پهلوی اول و ایجاد تشکیلات نوین هم‌زمان شد. سیاست جدید دولت مرکزی کوتاه کردن تدریجی دست خان‌های محلی بود و الغاء سیستم ابواب جمععی را ایجاد می‌کرد. پسران ملا عبدالواحد که از وضعیت

در نهایت، فرماندار لار نتیجه گرفت که قتل‌های پیش از سال ۱۳۱۵ ش/ ۱۹۳۶ م به علت کینه‌های دیرینه دو طایفه بوده است و از روز جلب دو نفر مشمول شروع شده است؛ همچنین مدعی شد مدرکی در دست نیست که نشان دهد بنی عباسی در قتل آن دوسه نفر دست داشته است یا محرک آن بوده است؛ اما نوشت که محمدرضاخان ممکن است به علت دلخوری از طایفه ملائی در دستگیری قاتلان چندان تلاشی نکرده باشد. درباره اتهام بنی عباسی به دست داشتن در قاچاق، فرماندار لار این موضوع را رد کرد؛ اما پذیرفت که وی سالیانه هشت هزار تا ده هزار تومان از قاچاقچیان سهم می‌گرفته است. از این مبلغ تنها نزدیک به بیست درصد تا سی درصد به خود وی می‌رسید و بقیه سهم به دیگر اولیای امور می‌رسید. به‌رحال بنی عباسی به‌طور مستقیم در قاچاق نقش نداشت. پس از کنار گذاشته شدن محمدرضاخان از حکومت بستک، وی با وجود داشتن قدرت و نفوذ محلی، گوشه‌گیری از امور را برگزید. با این حال در جناح، گرفتن سهم از قاچاقچیان توسط مأموران دولتی و امنیه‌ها ادامه داشت و تا مدتی، پاسگاه آن اجاره بود؛ فرماندار معتقد بود که مسئولان محلی سابق فارس، اعم از استاندار و رئیس قشون، در رونق داشتن قاچاق به‌طور کامل مقصر بودند و سهم گرفتن از قاچاقچیان با رضایت آنان بود (ساکمف: ۲۲، ۲۳ و ۲۴-۱۱۰۲۲-۱۱۰۲۲-۲۹۳-۹۸) (ساکمف: ۲۲، ۲۳ و ۲۴-۱۱۰۲۲-۱۱۰۲۲-۲۹۳-۹۸).

در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۱۷/ ۳ ژوئن ۱۹۳۸ م فانی، فرماندار لارستان، مدعی بود از آنجاکه بنی عباسی در کانون توجه ارتش بوده است، نیروهای امنیه اتهام قاچاق را به محمدرضاخان نسبت داده‌اند؛ مردم محل به محمدرضاخان اعتقاد مذهبی داشتند و حتی برخی از آنها وجوه مذهبی خود را به وی پیشکش می‌کردند (ساکمف: ۴۸-۱۱۰۲۲-۲۹۳).

لارستان و جنوب به‌خوبی آگاه بودند، از طرز رفتار حکام جنوب مقاله‌هایی در روزنامه‌های تهران منتشر کردند. محمدرضاخان که دستش به آن دو نمی‌رسد، یا همدستی قوام، هر روز به بهانه‌ای به آنها آزار می‌رساند (ساکمف: ۲۳، ۲۲ و ۲۴-۱۱۰۲۲-۱۱۰۲۲-۲۹۳-۹۸).

از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۴ ش/ ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۵ م که محمدرضاخان حکومت منطقه را عهده‌دار بود، حوادث به زیان ملائی‌ها تمام می‌شد و طایفه محمدهاجی که قدرت را در دست داشت، به ملائی‌ها ستم بسیاری می‌کرد. در سال ۱۳۱۵ ش/ ۱۹۳۶ م اداره نظام وظیفه برای سربازگیری به گچویه رفت و از طایفه محمدهاجی دو نفر مشمول را دستگیر کرد و به شیراز روانه کرد. معرفی این افراد توسط محمد برادرزاده ملأعبدالواحد به نظام وظیفه، انتقام جویی خویشان آنها را در پی داشت. به‌ویژه که آنها گمان می‌کردند این دو نفر که دستگیر شده‌اند و به شیراز اعزام شده‌اند در آنجا اعدام خواهند شد! آنان محمد و یکی دیگر از افراد طایفه ملائی را به قتل رساندند. ملأعبدالواحد ترسید و از گچویه به قریه جناح رفت که پاسگاه امنیه بود تا در آنجا اقامت کند؛ اما محمدهاجی‌ها وی را تعقیب کردند و با انگیزه کشتن عبدالواحد شبانه به شکل مسلحانه وارد جناح شدند. در این میان، ملأعبدالواحد به اشتباه پیرمرد و کودکی را به قتل رساند و پس از آن، دیگر جناح را هم محل اقامت خود ندانست و پس از چندی اقامت در بستک، روانه بحرین شد. همسر احمد، پسر ملأعبدالواحد، هم به دهکده کل یا کالا رفت و فرزند احمد نیز به تهران نزد پدر خود رفت. محمدهاجی‌ها هم برخی در قطر و برخی در کوه‌های محل خود به حالت مسلح باقی ماندند. به همین علت اقامت ملائی‌ها در گچویه خطرناک بود (ساکمف: ۲۳، ۲۲ و ۲۴-۱۱۰۲۲-۱۱۰۲۲-۲۹۳-۹۸).

در ۱۰ آذر ۱۳۱۷/۱ دسامبر ۱۹۳۸ م نصرالله شاکری، بخشدار بستک، در نامه‌ای خطاب به فرماندار لار اتهام‌های نسبت داده شده به بنی عباسی را رد کرد؛ آنگاه در نامه خود، بنی عباسی را ستایش کرد و از او تمجید کرد و مدعی شد که او در گذشته با قاجاق مبارزه می کرده است. فرماندار با یادآوری سابقه حکومت محمدرضاخان مدعی شد که وی از دارایی خود معاش می کند و به قاجاق هم نیازی ندارد (ساکمف: ۴۷-۱۱۰۲۲-۲۹۳).

سندی از تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۱۷/۹ فوریه ۱۹۳۹ م، خطاب به مقام فرماندهی لشکر هفت فارس وجود دارد که شاید از سوی کسی باشد که استاندار فارس را به کنکاش در این زمینه تحریک کرده بود. هرچند این امکان وجود ندارد که از روی یقین در این زمینه سخن بگوییم. با افسوس باید بگوییم که نگارنده به شناسایی نام امضاکننده نامه موفق نشد؛ اما نویسنده سند در ادعای خود اشاره می کند که فرمانده سابق قشون قصد مبارزه جدی با قاجاق را نداشته است و به فرمانده جدید گوشزد می کند که رؤسای اداره‌ها در مبارزه با قاجاق جدیت ندارند. این فرد مدعی است صورت اسامی کسانی که به فرمانده تحویل داده شده است دربرگیرنده نام مردمان بی بضاعت و دست فروش است و در فهرست نام‌ها، نام قاجاقچیان بزرگ وجود ندارد. به طور مسلم با این شیوه نمی شد با قاجاق مبارزه کرد. این امکان وجود داشت که قاجاقچیان بزرگ به راحتی دست‌فروشان تازه‌ای به کار گمارند. وی صورتی از افرادی را ارائه می کند که به گمان او قاجاقچیان عمده بودند. در این لیست افراد زیر به چشم می خورند: حاجی قنبر با پسرانش اسد و محمدباقر و محمدصادق. نویسنده نامه‌هایی را با شماره آن در حکم مدرک خود می آورد؛ همچنین با ذکر شماره، به نامه‌هایی اشاره می کند که مالیه و امنیه به سروان اشعری فرستاد که در

مقطع زمانی مدنظر سمت بازرسی را عهده دار بود. در این نامه‌ها نام نه نفر از قاجاقچیان را می برد؛ همچنین شماره نامه‌هایی را بیان می کند که چگونگی کشف قاجاق از افرادی به نام محمد فرشادی و عبدالخالق خوری را شرح می دهند (ساکمف: ۶۵، ۶۴ و ۶۷-۱۱۰۲۲-۲۹۳-۹۸).

نویسنده نامه مدعی می شود در تمام صورت‌های اداره‌های مالیه و خارجه، لشکر هفت فارس، استانداری و مالیه و ایالتی فارس، اداره امنیه مرکزی تهران و وزارت نام محمدرضا بنی عباسی و پسرانش، محمداعظم و محمدرشاد، در صدر نام قاجاقچیان است و به همین علت در گذشته علم، استاندار فارس، درباره بنی عباسی پرس و جو کرده است. نویسنده می افزاید از سوی دیگر، فرماندار لار پیش از این اعتراف کرده بود که او از قاجاقچیان سهم می گیرد؛ با این حال مالیه بستک محمد رشاد را به خدمت پذیرفته است. با اقدام مالیه در به کارگرفتن او، باتوجه به این نکته که قاجاقچیان منطقه رعیت پدرش بودند و او از آنها سهم می گرفت، ممکن نبود که قاجاقچیان بستک تعقیب شوند. به همین علت نویسنده نامه باور داشت که در منطقه، مبارزه با قاجاق ممکن نیست. نویسنده درخواست کرد برای اثبات نظرهای او، با نظر حکومت لارستان، سوابق محمدرضا بنی عباسی را بخوانند. وی به این بسنده نکرد و از سرمایه داران قاجاقچی بستک نام برد. از دید او، نام بزرگ ترین قاجاقچیان افشا نشده بود (ساکمف: ۶۵، ۶۴ و ۶۷-۱۱۰۲۲-۲۹۳). این نامه با تکذیبیه‌های بسیاری از سوی دوایر محلی روبه رو شد. در این نامه‌ها (تکذیبیه‌ها)، نویسنده فردی غرض ورز معرفی شد و اتهام‌هایی را که او به افراد وارد کرده بود، بی اساس دانستند. باتوجه به تعداد چشمگیر این تکذیبیه‌ها از آوردن نمونه خودداری می شود.

دست کسان دیگری می دادند تا آنها کالای قاچاق را بخرند و وارد کنند. شمار آنها نزدیک به شصت نفر بود؛ در دسته چهارم افرادی جای می گرفتند که هم خودشان دارای سرمایه کافی بودند و هم در ورود قاچاق دخالت مستقیم داشتند. عده این افراد در حدود بیست تا سی نفر بود. بخشدار جهرم پیشنهاد کرد برای برانداختن قاچاق در جهرم، دسته سوم و چهارم را از منطقه تبعید کنند (ساکمف: ۳۶ و ۳۷-۱۱۰۲۲-۲۹۳-۹۸).

اتهام وارد شده به دوایر محلی درباره کوتاهی در برخورد با قاچاق به قدری برای آنان سنگین بود که بارها تکذیب کردند و رد کردند. در اواخر سال ۱۳۱۷ ش/ ۱۹۳۹ م، آنان کوشیدند به طور محکم و منطقی از خود دفاع کنند. در صورت نشست مورخ ۱۷ اسفند ۱۳۱۷/ ۸ مارس ۱۹۳۹ م، حرف‌های جنجال برانگیزی را که یکی از افسران مطرح کرده بود و شرح آن پیش تر ذکر شد، بار دیگر تکذیب کردند؛ همچنین اعضا کوشیدند که به ادله مطرح شده علیه خود پاسخی قانع کننده دهند؛ برای نمونه درباره نامه‌ای که به دارایی نسبت داده شده بود، اعلام شد این نامه را امنیه محل به دارایی فرستاده است نه دارایی به امنیه؛ یا درباره حاج قنبرعلی تفضلی و پسرانش که از مظنونان به قاچاق بودند، گوشزد شد که ۳۵ تن تباکوی کشف شده از آنها دارای پروانه بوده است و قاچاق نبوده است و از این رو، تباکوها به او بازگردانده شد؛ همچنین درباره برجسته‌ترین متهم این قضیه، یعنی محمدرضا بنی عباسی، اعلام شد که در اداره‌ها از او پرونده قاچاق به دست نیامده است و ادعای سهم‌گرفتن او از قاچاقچیان از بیان‌های شفاهی گرفته شده است و نادرست است و او بسیار تنگدست است و ممکن نیست از سرمایه داران قاچاق به شمار آید! باین همه، در مظان اتهام بودن بنی عباسی مسئله‌ای نبود که به راحتی

در نهایت برای مبارزه با قاچاق کمیسیونی تشکیل شد؛ همچنین نهادهای متولی نام تعدادی از افراد مظنون به قاچاق را تهیه کردند و به کنکاش در این باره تصمیم گرفتند. در تاریخ ۳۰ بهمن ۱۳۱۷/ ۱۹ فوریه ۱۹۳۹ م، کفیل فرماندهی لشکر هفت فارس، سرتیپ عمیدی، از فرمانداری لارستان خواست تا درباره بیست و شش نفر از عمال و سرمایه داران و فروشندگان قاچاق کمیسیونی تشکیل دهد و کنکاش کند (ساکمف: ۱۱۰۲۲-۲۹۳-۹۸).

فرمان پهلوی اول درباره مبارزه با قاچاق، رؤسای دوایر محلی را واداشت تا برای نشان دادن خود، در مبارزه با قاچاق اقدامی انجام دهند. باین حال بررسی‌های انجام شده از سوی مقام‌های مادون حاوی آگاهی‌های بسیار جالبی است. نامه بخشدار جهرم در بردارنده حقایق مهمی در زمینه علت‌های شیوع قاچاق در نواحی جنوبی بود. بخشدار جهرم در تاریخ ۲۸ اسفند ۱۳۱۷/ ۱۹ مارس ۱۹۳۹ م، در نامه‌ای محرمانه و به صورت مستقیم به فرماندار لار نوشت که از مجموع بیست و پنج هزار نفر سکنه جهرم تعداد چهار هزار یا پنج هزار تن از راه قاچاق امرارمعاش می کنند. او این افراد را به چهار دسته تقسیم کرد: دسته نخست کسانی که نه سرمایه درخور توجهی داشتند و نه در امر قاچاق دخالت مستقیم می کردند. آنان در واقع واسطه فروش و مصرف کالای قاچاقی بودند که واردکنندگان به آنها می دادند. شمار آنها نزدیک به سه هزار نفر بود و قشر وسیعی را در برمی گرفت که حتی دختران و پیرزن‌ها هم جزو این دسته شمرده می شدند؛ دسته دوم دربرگیرنده کسانی بود که خودشان سرمایه شخصی نداشتند و با سرمایه دسته سوم قاچاق را از سواحل خلیج فارس وارد می کردند و می فروختند. تعداد این افراد نزدیک به صد نفر بود؛ دسته سوم مردمی بودند که خودشان سرمایه کافی برای قاچاق داشتند؛ اما سرمایه خود را به

انکارپذیر باشد (ساکمف: ۶۲ تا ۶۶-۱۱۰۲۲-۲۹۳-۹۸).

درباره دادن این نسبت قاجاق به بنی عباسی، در نشست بیان شد که در اوایل سال ۱۳۱۶ ش/۱۹۳۷م اختلاف نظرهای شدیدی میان رؤسای امنیه و ارتش وجود داشت و هرکس طرفدار ارتش بود، امنیه به حق یا باطل به او نسبتی می‌داد و بالعکس. ارتش به همین علت رحمت الله انصاری و داوری را که هوادار امنیه بودند، به قاجاق متهم کرد و امنیه‌ها نیز محمدرضا بنی عباسی و تفضلی و طالبان را به قاجاق متهم کردند؛ بنابراین این اتهام از اوضاع حاکم بر آن زمان برآمد و تحت تأثر فضای آن روزگار، اعضای کمیسیون نام این افراد را در شمار قاجاقچی ذکر کردند. اعضای کمیسیون گواهی دادند که سختی زندگی و نبودن کار علت اصلی قاجاق در لارستان بود؛ به صورتی که در تمام روستاهای لارستان گرسنگی و سختی به نهایت خود رسیده بود. مردمی که حرفه‌هایی مانند زارعت، هنر، پیشه و... نداشتند ناگزیر به سمت قاجاق‌گریش پیدا می‌کردند. آنان با وجود دانستن پیامدهای قاجاق، باز هم به علت سختی زندگی از آن رویگردان نبودند. بنابراین در این نشست بیان شد: «باید فکری به حال توده فقیر و بی بضاعت ناحیه شود که همه بلااستثنا قاجاقچی هستند» (ساکمف: ۶۲ تا ۶۶-۱۱۰۲۲-۲۹۳-۹۸). به هر حال موضوع فقر در منطقه حقیقتی تلخ بود و چنان که ذکر شد در سال ۱۳۰۵ ش/۱۹۲۶م، حتی برخی خانواده‌های بشاگردی کودکان خود را به اعراب عمان پیش فروش کردند (جام جم، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۰۵، ش: ۱۸: ۳).

در سال ۱۳۱۸ ش/۱۹۳۹م، هنوز درباره فهرست نام قاجاقچیان وحدت نظری میان مسئولان محلی ایجاد نشده بود. در ۲۶ فروردین ۱۳۱۸/۱۹۳۹م، به دعوت فرماندار لارستان نشستی تشکیل شد و طبق دستورالعمل آن قرار شد که تا رسیدن فهرست از

بخشداری‌ها و واحدهای امنیه، لیست افراد مشهور به قاجاق اعلام نشود. هدف این بود که اسامی قاجاقچیان با دقت کامل اعلام شود یا در صورتی که این لیست مدرک صحیحی نداشت، از اعلام آن خودداری شود. در این نشست همچنین بر این حقیقت صحه گذاشته شد که تعداد افرادی که با قاجاق کالا امرار معاش می‌کنند بسیار چشمگیر است و بیشتر سکنه لار و شاید تا ۵۰ درصد آنان در کار قاجاق هستند! (ساکمف: ۳۴-۱۱۰۲۲-۲۹۳-۹۸). بیشتر کسانی که نامشان در شمار مظنون به قاجاق در لیست قرار داشت، بعدها از اتهام قاجاق مبرا دانسته شدند. مهم‌ترین کالاهای قاجاق کشف شده عبارت بودند از: چای، قند، کبریت، چیت آلمانی و کتان نخ‌ی ژاپنی. در اردیبهشت ۱۳۱۸/۱۹۳۹م، تبعید برخی از قاجاقچیان عملی شد. بیست و شش نفر از قاجاقچیان جز، برای کسب و کار، به اصفهان اعزام شدند (ساکمف: ۵۹ و ۶۰-۱۱۰۲۲-۲۹۳-۹۸).

صرف نظر از این موضوع که سرانجام کدام گروه در قاجاق ناحیه جنوب فارس بیشترین نقش را داشت، نامه‌نگاری‌های بالا دربرگیرنده نکته‌های بسیار جالبی است: نخست اینکه مقام‌های محلی معتقد بودند که خواست جدی برای برخورد با قاجاق وجود ندارد؛ دومین نکته باارزش اینکه نیروهای امنیه با قاجاقچیان مبارزه جدی نمی‌کردند؛ سوم اینکه فساد موجود در دستگاه‌های اداری آن زمان به گونه‌ای بود که به نتیجه رسیدن امر مبارزه با قاجاق را مانع شده بود؛ دوگانگی میان نیروهای نظامی همچون امنیه و ارتش به گونه‌ای بود که گاه ممکن بود امنیه فردی را به علت جانب‌داری از ارتش به قاجاق متهم کند یا ارتش به علت گرایش فردی به امنیه، به او اتهام قاجاق زند! چهارمین نکته اینکه نامه‌نگاری‌های بالا در واپسین سال‌های سلطنت رضاشاه انجام شده است و

اداره‌ها و داشتن نفوذ محلی این گمان را تقویت می‌کند که درصدد به طمع انداختن کارکنان محلی بوده است؛ هرچند نگارنده شواهدی در این زمینه در دست ندارد.

همچنین نباید فراموش کنیم که این فرد در منطقه نفوذ چشمگیری داشت و افراد طایفه وی هنوز در نواحی جنوبی به حالت مسلح باقی مانده بودند. با دقت در خاطرات میرممتاز در زمان تصدی حکومت لار متوجه می‌شویم که محمدرضا بنی‌عباسی پیش‌ازاین تاریخ نیز به قاچاق مظنون بود و دولت بازرسانی برای بررسی کار او فرستاده بود. ایشان در دورانی که در بستک نایب‌الحکومه بود از رفتار امنیه بستک گله‌مند بود و مدعی بود که اخاذی‌های آنان باعث شده است مه مردم به‌طرف بنادر و سواحل متواری شوند. همچنین حاکم لارستان در یادداشت‌های مربوط به سال ۱۳۱۴ ش/ ۱۹۳۳ م، به اخاذی وجه مأموران امنیه به بهانه قاچاق و پرونده‌سازی آنان اشاره کرده است.

در نوشته‌های حاکم لار، همدلی بنی‌عباسی با فرمانده ساخلو لار و دشمنی او با نیروهای امنیه نیز تأیید می‌شود؛ به نحوی که حتی رئیس امنیه لار پیشنهاد تبعید او را مطرح می‌کند (میرممتاز، ۱۳۸۳: ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۲۲). شواهد نشان می‌دهد سرگرد غمامی، فرمانده امنیه لار، در سال ۱۳۱۴ ش/ ۱۹۳۳ م در ارائه لیست قاچاقچیان نظرهای شخصی را دخالت می‌داد. او از افرادی که در قاچاق نقش فعالی داشتند، همچون شیخ‌احمد انصاری و توانگر رئیس تحقیق امنیه، در حکم قاچاقچی نام نبرده است (میرممتاز، ۱۳۸۴: ۲۲۳). غمامی در سال ۱۳۰۸ ش/ ۱۹۲۹ م، زمانی که ریاست ساخلو و نیابت حکومت بندرعباس را برعهده داشت نیز سابقه اخاذی از مردم به بهانه قاچاق داشت (انوری، ۱۳۸۷: ۳۹). مهم‌تر از همه این موضوعات اینکه در دوران پهلوی اول سطح زندگی عمومی در بیشتر مناطق فارس، به ویژه بخش‌های

نشان می‌دهد هنوز هم در نواحی جنوبی فارس امنیت مسئله‌ای اساسی بود و در رأس تمام اولویت‌ها قرار داشت.

وجود طوایف مسلح منطقه نشان می‌دهد که در روزگار رضاشاه، امنیت به طور نسبی فراهم شد؛ ولی این معضل در فارس به طور کامل حل و فصل نشد. نه تنها ایلخانان طوایف بزرگی همچون قشقایی و بویراحمدی اقتدار خود را در فارس حفظ کردند، بلکه قدرت و نفوذ رؤسای طوایف کوچک‌تر نیز تا حد چشمگیری پابرجا ماند. بعید به نظر می‌رسد سخنانی که درباره سهم گرفتن رؤسای این طوایف و نیروهای امنیه و رؤسای برخی دوایر محلی از قاچاقچیان گفته شده است، یکسره خالی از حقیقت باشد. به‌ویژه که مقام‌های مهم محلی، همچون فرماندار لارستان، نیز واقعیت دریافت پول از قاچاقچیان را تأیید کرده‌اند. در نامه‌نگاری‌های بالا، تغییر لحن این مسئولان سخت این حس را القاء می‌کند که قاچاقچیان آنها را به طمع انداخته‌اند. چنان‌که درباره محمدرضا بنی‌عباسی دیدیم، گاه نامه‌شکلی مدح‌آمیز به خود می‌گیرد و حتی بخشدار بستک مدعی می‌شود که بیشتر مردم منطقه به لحاظ مذهبی به این فرد ارادت دارند! چون این خاندان سابقه پیشوایی اهل تصوف سنی‌مذهب جامعه را برعهده داشت، احتمال وجود اعتقادات مذهبی در این خاندان بعید نیست؛ اما نباید فراموش کنیم که خاندان بنی‌عباسی مدتی کمابیش طولانی بود که در منطقه بستک و اطراف به قدرت رسیده بودند. در صورتی که این خاندان در میان مردم خود به‌راستی جایگاهی مذهبی داشتند، برای فروریختن هاله تقدسشان همکاری آنان با قدرتمندان، خان‌ها و دولت مرکزی کافی بود. در نامه‌نگاری‌های موجود، تغییر مکرر لحن در جایی که سخن از محمدرضا بنی‌عباسی است و همچنین استخدام برخی نزدیکان بنی‌عباسی در

دادند. از این گذشته، باید خود حکومت پهلوی اول را بزرگ‌ترین مقصر در رواج قاچاق در نواحی جنوبی بدانیم؛ زیرا انحصار تجارت خارجی را در دست گرفت و با سلب آزادی تجاری که از لوازم رونق بنادر جنوب بود، باعث شد مردمان فقیر جنوب برای امرار معاش ناچار به قاچاق روی آورند.

در کل باید گفت در روزگار پهلوی اول، در سنجش با دیگر بخش‌ها، بودجه نیروهای نظامی چشمگیر بود و گاه نزدیک به یک سوم بودجه کشور به ارتش تعلق می‌گرفت (علم، ۱۳۹۳: ۷۰) و از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۱ ش/ ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۲ م بودجه نیروی امنیه هیچ‌گاه برابر شد (قائم‌مقامی، ۲۵۳۵: ۳۴۱)؛ اما در فارس، نیروی امنیه در برپایی امنیت و مبارزه با قاچاق کامیابی کامل حاصل نکرد.

نتیجه

عملکرد نیروی امنیه در فارس را باید بحث‌برانگیز و دارای نکات تاریک بسیاری دانست. در دوران پهلوی اول امنیه‌ها بدنام بودند. نمونه‌هایی از اخاذی، بدرفتاری و شانه‌خالی کردن آنان از انجام وظیفه ثبت شده است. امنیه تاحدودی وظایفی مشابهه برعهده داشت و تنها حوزه و میدان عمل آنان متفاوت بود. مردم فارس با نیروهای امنیه بیشتر سرکار داشتند تا نظمیته‌چی‌ها؛ البته این بدان معنا نبود که تمام راه‌های ارتباطی را نیروهای امنیه محافظت می‌کردند؛ بلکه بالعکس در بسیاری از راه‌های مواصلاتی امنیه حضور نداشت. در فضای ناآرام فارس تأمین امنیت بدون وجود امنیه‌ها ممکن نبود. دولت مرکزی خود به چنین نقیصه‌ای آگاهی داشت؛ اما برای محافظت تمام راه‌ها و قرا و قصبه‌ها و نیز اجرای اوامر دولت، به وجود اعتبار مالی لازم نیاز بود که تهیه آن به سادگی مقدور نبود. نواحی

جنوبی، در مقایسه با روزگار پیش از پهلوی با تغییر بنیادی مواجه نشد. بیشتر مردم منطقه برای گذران امور زندگی و برای رهایی از تهیدستی چاره‌ای جز قاچاق نداشتند؛ به طوری که نزدیک به نیمی از مردم لار به نحوی به قاچاق اشتغال داشتند یا بخشدار جهرم برآورد می‌کرد که تا بیست درصد مردم از راه قاچاق گذران امور می‌کنند! این اعداد برآمده از سنجش دقیق با آمارگیری نیست؛ اما گستردگی قاچاق در ناحیه را به خوبی نمایان می‌کند؛ همان‌طور که از زبان یکی از مسئولان محلی بیان می‌شود: «باید فکری به حال توده فقیر و بی‌بضاعت ناحیه شود که همه بلااستثنا قاچاقچی هستند!».

در منطقه شرارت همچنان وجود داشت. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد در پاره‌ای از مواقع، نیروهای امنیه از ترس بازخواست، رویدادها را به درستی گزارش نمی‌دادند؛ برای نمونه از برگ سند مورخ ۸ خرداد ۱۳۱۸/۳۰ می ۱۹۳۹ م چنین برمی‌آید هنگامی که بسته‌های پستی در نزدیکی گردنه پاسخند دزدیده شد، مأموران امنیه و بخشدار بستک دستبرد را تکذیب کردند (ساکمف: ۱۰-۲۲-۱۱۰-۲۹۳-۹۸). گویا مأموران امنیه رئیس پست را از پیامدهای این رویداد ترساندند. مردم بخش‌های ساحلی بسیار فقیر بودند و از کشاورزی درآمد درخور توجهی نداشتند. به همین علت، به قاچاق کالاهایی متکی بودند که ورودشان به ایران ممنوع بود. بسیاری از مردم سواحل جنوب فارس به واسطه اجحاف نیروهای ژاندارمری و مأموران گمرک به سواحل عمان مهاجرت کردند؛ زیرا در سواحل عمان ورود و خروج کالا آزاد بود (رزم‌آرا، ۱۳۲۳: ۱۲۶). به نظر می‌رسد پس از کشیده شدن راه آهن سراسری، بندرگاه‌های جنوبی فارس به تدریج موقعیت تجاری خود را به نفع بندر شاپور و خرمشهر از دست

احساس نمی شد، اداره های محلی کارایی چندانی نداشتند و قادر نبودند که آمال دولت را در جنوب دست یافتنی کنند. توسعه معاملات با روپیه، به جای وجه رایج کشور و تلاش شیوخ عرب برای بیرون راندن رؤسای دواير دولتی در برخی نقاط، همچون جزیره هنگام، از موقعیت منفعلانه دولت در سواحل و بنادر جنوب ناشی بود. سرکوب قیام عشایری سال ۱۳۰۸ش/۱۹۲۹م و الغای حکومت ابواب جمعی، نفوذ حکومت مرکزی را در نواحی جنوبی تقویت کرد. خلع سلاح عشایر مبارزه با قاچاق را ساده تر کرد. با گسترش پست های امنیه، میزان قاچاق کالا به نحو چشمگیری کاهش یافت؛ به طوری که دیگر خروار و کاروان قاچاق حمل نمی شد؛ اما جریان کالای قاچاق هرگز به طور کامل متوقف نشد.

در ارزیابی کلی، همچنان این پرسش مطرح است که چرا با توسعه پست های امنیه، قاچاق در نواحی جنوبی متوقف نشد؟ در این زمینه علت های چندی باید ارائه کرد: نخست فساد موجود در میان نیروهای متولی مبارزه با قاچاق، از جمله نیروی امنیه و گمرک؛ بسیاری از افراد خدمت در نواحی جنوبی را فرصتی برای پس انداز و اندوختن دارایی تصور می کردند و از گرفتن سهم و رشوه از قاچاقچیان ابایی نداشتند. دوم اختلاف میان دواير محلی و نیروی امنیه و قشون که مانع راه مبارزه جدی با قاچاق بود؛ این اختلاف ها باعث شده بود که یکدیگر را به مسامحه در مبارزه با قاچاق متهم کنند و به منسوبان و هواداران یکدیگر نسبت قاچاق دهند. سوم و مهم تر از دو عامل پیشین فقر و بیکاری موجود در ناحیه بود که اهالی را برای گذران امور و رهایی از فقر به سوی قاچاق سوق می داد؛ تا زمانی که برای این مشکل علایق قطع می شد ریشه کنی قاچاق ممکن نبود. چهارم سیاست های دولت در انحصار تجارت خارجی بود؛ منع از ورود کالاهایی

جنوبی یکی از مهم ترین خطوط مواصلاتی بود که به کنترل نیاز داشت و به علت رواج قاچاق در آن نواحی، ایجاد پست های منظم امنیه در آنجا ضرورت داشت؛ البته ضرورت وجود نیروی امنیه در نواحی جنوبی تنها به مبارزه با قاچاق خلاصه نمی شد، بلکه احساس نشدن سلطه نظامی دولت در آن نواحی باعث شده بود که قدرتمندان فرمان های دولت مرکزی را هیچ انگارند. وسعت چشمگیر فارس و گستردگی راه های آن نظارت بر تمام آنها را غیرممکن می کرد. فرماندهان امنیه نیز مسئولیت نقاطی را که در حوزه استحفاظی شان قرار نداشت، نمی پذیرفتند بنابراین در صورت وقوع سرقت و راهزنی مسلحانه در برخی خطوط ارتباطی کسی مسئولیت آن را نمی پذیرفت.

به علت مشکلات ساختاری، نظام امنیه به تحول نیاز داشت. تنها تغییرات بنیادین به ترمیم چهره امنیه کمک می کرد. در سال ۱۳۰۵ش/۱۹۲۶م و همچنین در سال ۱۳۰۷ش/۱۹۲۸م، سازمان امنیه با تغییرات کلی مواجه شد. این تغییر و تحولات با هدف افزایش کارایی نیروی امنیه صورت گرفت. با وجود ادغام نیروهای امنیه در سایر قشون ارتش، به نظر نمی رسد که از همان دوران قدرت یابی پهلوی اول دوگانگی بین نیروهای امنیه و ارتش به طور کامل ریشه کن شده باشد. قربانی این دوگانگی و نبود همدلی مردم بودند؛ همچنین هدف دولت در مبارزه با قاچاق نیز تحت تأثیر این اختلاف ها قرار می گرفت. ممکن بود امنیه ها یا نیروهای ارتش بی دلیل افراد را به قاچاق متهم کنند.

تحولات صورت گرفته در امنیه اثر مثبتی در فارس به جا گذاشت. تا پیش از این تحولات، در فارس قاچاق به شکل مهارنشده و افسارگسیخته ای وجود داشت. برای مبارزه مؤثر با قاچاق، گسترش پست های امنیه و برچیدن حکومت خان خانی ضرورت داشت. به علت اینکه سلطه نظامی حکومت بر بنادر چندان

. فرخ، مهدی، (۱۳۴۸)، خاطرات سیاسی فرخ؛ معتمد السلطنه، تهران: جاویدان.

. نصیری طیبی، منصور، (۱۳۸۴)، ایالت فارس و قدرت‌های خارجی از مشروطیت تا سلطنت رضاشاه، ج ۲، تهران: وزارت خارجه.

. انوری، امیرهوشنگ، (۱۳۸۷)، گزیده مقالات و اخبار روزنامه‌های مهم درباره خلیج فارس ۱۲۵۳-۱۳۲۰، مقدمه و بررسی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و بازمینی نهایی: حسن حبیبی، مجموعه اسناد و مدارک خلیج فارس، تهران: بنیاد ایران‌شناسی.

. محبوبی اردکانی، حسین، (۲۵۳۷)، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران.

. قائم مقامی، جهانگیر، (۲۵۳۵)، تاریخ ژاندارمری ایران از قدیمی‌ترین ایام تا عصر حاضر، تهران: بی‌نا.

. نامجوی نیک، خسرو، (۱۳۸۸)، تاریخچه طب نظامی از دوران باستان تا پایان هشت سال دفاع مقدس، تهران: ایران سبز.

ج. روزنامه

. جام‌جم، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۰۵، ش ۱۸.

. استخر، ۲۸ ذی‌الحجه ۱۳۴۲، ش ۱۸ و ۳۰ دی ۱۳۰۶، ش ۳۸.

. بیان حقیقت، ۱۳۰۸، ش ۶ و ش ۱۵ و ۱۶.

. گلستان، س ۷، ش ۲۸۰.

د. مقاله

. پیشرو، ساسان، (۱۳۹۳)، خاندان بنی عباسیان بستک (۱۱۵۰-۱۳۸۷ق)، تاریخ‌نامه خوارزمی، فصلنامه علمی تخصصی، س ۲، ص ۲۸ تا ۲۸.

. حاجیان پور، حمید و رضا معینی رودبالی، (۱۳۹۴)، نظمیة در فارس در اواخر دوره قاجار و پهلوی اول،

همچون قند و شکر و چای، قیمت داخلی این کالاها را افزایش داد و قاچاق آنها را به داخل کشور به تجارتهی پرسود تبدیل کرد. پنجم قدرتمندی قاچاقچیان جنوب به واسطه حمایت برخی شیوخ و خان‌های محلی به شکل پنهان از آنان بود که این افراد به سود قاچاقچیان نقش ایفا می‌کردند.

کتابنامه

الف. اسناد

. ساکف: ۲۹۳-۱۴۶۵۹-۹۸، ۲۹۳-۱۱۲۲۹-۹۸، ۲۹۳-۷۷۷۶-۹۸، ۲۹۳-۹۱۱-۹۸، ۲۹۳-۵۱۰۶-۹۸.

. ساکف: ۲۹۳-۱۱۰۲۲-۹۸.

. ساکف: ۲۹۳-۱۲۳۷۸-۳۵۰-۶۴۰۲-۲۹۳.

. ساکف: ۱۸۷.

ب. کتاب

. استخر، محمدحسین، (۱۳۸۳)، خاطرات پیر روشن‌ضمیر؛ فارس از مشروطه تا پهلوی، به کوشش مسعود شفیعی سروستانی، شیراز: آوند اندیشه.

. اقبال آشتیانی، عباس و باقر عاقلی، (۱۳۸۰)، تاریخ ایران پس از اسلام، ج ۲، تهران: نامک.

. دولت‌آبادی، یحیی، (۱۳۷۱)، حیات یحیی، ج ۴، ج ۵، تهران: عطار.

. ذکاء یحیی، (۱۳۵۰)، ارتش شاهنشاهی ایران از کورش تا پهلوی، تهران: شاهنشاهی ایران.

. رزآرا، علی، (۱۳۲۳)، جغرافیای نظامی ایران: فارس، تهران: ارتش.

. سپهر، احمدعلی، (۱۳۳۶)، ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴، تهران: چاپخانه بانک ملی ایران.

- براساس اسناد آرشیوی، فصلنامه علمی تخصصی
دانش انتظامی فارس، س ۲، ش ۷، ص ۱۷ تا ۴۸.
- . میری، رزیتا، (۱۳۸۳)، نظمیۀ در دوران قاجار، تاریخ
معاصر ایران، ش ۳۰، ص ۳۴۱ تا ۳۵۹.
- . مصوبات مجلس شورای ملی (۱۳۱۶)، قانون
تقسیمات کشور و وظایف فرمانداران و بخشداران،
س ۲، ش ۸۳، دوره ۱۱، ج ۱، ص ۳۱۵ تا ۳۲۹.
- . یادداشت‌های میرممتاز، (۱۳۸۳)، مطالعات تاریخی،
س ۲، ش ۵، ص ۱۶۷ تا ۲۲۹.
- . -----، (۱۳۸۴)، مطالعات
تاریخی، س ۳، ش ۶، ص ۲۷۴ تا ۳۱۵.
- . -----، (۱۳۸۹)، مطالعات
تاریخی، س ۸، ش ۲۸، ص ۵۰ تا ۹۵.
- . -----، (۱۳۸۹)، مطالعات
تاریخی، س ۸، ش ۳۱، ص ۱۹۶ تا ۲۲۹.
- . سندهای بدون شرح، (۱۳۸۸)، مطالعات تاریخی،
ش ۲۵، ص ۲۰۲ تا ۲۰۹.
- . مصوبات مجلس شورای ملی، (۱۳۱۶)، قانون
تقسیمات کشور و وظایف فرمانداران و بخشداران،
س ۲، ش ۸۳، دوره ۱۱، ج ۱، ص ۳۱۵ تا ۳۲۹.